

## ۱۱۰ تاریخ فلسفه: از تهران تا پراگ

دکتر محسن عسکریان، مؤلف است. روح و فلسفه در ایران و فلسفه در غرب، دست چپ و راست چرخ از او می‌گذرد.  
پس تاریخ و این سوال هسته‌ای چرا که از این برایت تر ظاهر شده است.

مجله فلسفه

## ۱۱۱ فرهنگ روشنفکری در کنار قدرت

چهارماد و بیست و یکم از روشنفکران و روشنفکران در کنار قدرت در ایران و فلسفه از او روش یافته است.

مجله فلسفه

# گفتمان فلسفی

## گزارش موافق

دکتر محمود عبادیان معتقد است توجه به فلسفه در ایران رشد کرده است چون ایرانی هادری پی پاسخ به پرسش زمانه خود هستند

# تاریخ فلسفه از دوران قاجار تا پراگ

روزبه کریمی

محمود عبادیان استاد فلسفه و ادبیات، بنیانگذار گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی و عضو پیشین و مشاور کنونی گروه فلسفه دانشگاه مفید قم است. عبادیان ترجمه‌های قابل توجهی دارد که او را از سنت استادی آکادمیک فلسفه متمایز می‌کند. چند ترجمه از آنجا که در مجله «تاریخ و معارف» اخیراً ترجمه‌های از متفکری اهل چک با گرایش انتقادی و با او بیرون از دانشگاه در باره نظریه انتقادی ریبابی شنسی هگلی ادبیات تطبیقی و حتی می ۱۹۶۸ سخنرانی می‌کنند مقاله می‌نویسد و در فضای روز مشارکت می‌جوید. عبادیان ترجمه‌های فلسفی است که به ادبیات هم می‌پردازد و همچون چهارمادی آکادمیک اصرا ندارد که با ادبیات ایران درگیر نشود. «گزارش مؤلف» این شماره را به گمت و گو یادگتر محمود عبادیان اختصاص داده‌ایم و با او از وضع و روزگار فلسفه در ایران، سرپوشش تفکر و ترجمه فلسفه در کشور، مباحث روز روشنفکری ایرانی و حتی بخش‌هایی از تاریخ معاصر به گفتگو نشستیم. البته دکتر عبادیان بر شناسی چهارچوب فکری و نظری ویژه خود که بی‌ناظر از حال و هوای نسلش نیز نبوده به چندین چگون در باب فلسفه و تفکر فلسفی در ایران پرداخته و به ویژه آرای در باب جریان چپ‌گرایی در ایران ارائه کرده است که به هر روی جای بحث و نقادی بسیار دارد. همچنین باید توجه داشت که در کنار جریان‌های روشنفکری چپ جریان‌ها و حوزه‌های مختلف فکری هم چون جنبش‌های اسلامگرا و عرب‌مستری بر صحنه فلسفه و تفکر ایران ظاهر شدند که در تکوین فرهنگ فلسفی ایران معاصر نقش به‌سزا داشته‌اند.

دکتر عبادیان گزارش از سیاست و زندگی هادی در یک خانواده کارگری به فلسفه آکادمیک و تحقیقات زبان شناسی می‌کشد. او دانش‌آموز خانه دانشگاه چارلز پراگ و دانشگاه بن است. تألیفات و ترجمه‌ها مقدمه زیبای شنسی هگل (۱۳۴۲)، نقد شعر شالار مایر، زبانشناخت (۱۳۷۵)، تکوین غزل و نقش سعدی، مقدمه‌ای بر مباحث جامعه‌شناسی و ریبابی شنسی غزل فارسی و غزلیات سعدی (۱۳۷۲)، نامه در تربیت زبانشناختی انسان (۱۳۷۲)، فنکاتی در باب سارمان اجاری هیر (۱۳۸۰)، مقاله (مقالات پژوهشی وزارت ارشد) نقش ریبابشناسی در گونه‌شناسی شناخت (۱۳۸۰)، مقاله (مقاله) بزگن‌بده ریبابی شنسی هگل (۱۳۸۲)، سبک‌شناسی در ادبیات (۱۳۷۲)، ترجمه تفکر اجمالی، از کارل کوسسک (۱۳۸۶)، ترجمه عسقرطه، گامی از جهل از یان پاتر چکلا (۱۳۸۵).



هگل کیاسوفتر جست  
مستقیم‌نامه، سیدلسلی  
تکلیف استخوانو  
شکل کبری سیماری از  
جکانشو ستم‌های فکری  
و فلسفی پس از خودش  
الفش معده‌ای داشتند  
فاید چتر شنسی و  
صفتن کبیر خرم‌مرد  
تأثیر گفتار برین آثار بوست

در آمریکا باز هم اجابای هگل مطرح شده و به نحوی انعکاس یافته است. البته آن گونه که در آنجا بر نظم بزرگی شده و کثرت می‌شود در ایران نمی‌شود.  
همان طرز که خود شما اشاره کردید زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و ناآرامی‌های هم‌اکنونی در ایران یک دل‌نشین است.

خودتان چگونه با هگل آشنا شدید؟

از سال ۱۳۲۲ و ۱۳۲۴ که چندین چپ در ایران خیلی رونق داشتند منلا در خیابان فردوسی و به‌جمله‌های دانش‌آموز جمع می‌شدند و در باره دیالکتیک حرف می‌زدند آن

پند پندار شناسی خود هگل

پس یکی از مولفه‌هایی که شما در ایران با آن شناخته می‌شوید، هگل است؛ ترجمه هگل، آموزش هگل و کلا فلسفه هگل. در ایران هم چه خاطر سنت‌های مختلف فکری و عقیدتی‌ای که در کشور ما بوده، هگل بارها ترجمه شده؛ چه به خاطر سنت مارکسیستی و چه به خاطر سنت‌های دیگر به هگل توجه خاص شده. به نظر شما هگل خیلی بیش از فیلسوف‌های هم‌طراز خود در ایران مطرح نشده است؟

بله، هگل مطرح بوده و هنوز هم جای خودش را دارد؛ به خصوص با جریان‌های اخیر که



موقع مجله هم دم ماملته - ارگان حزب توده - منتشر می شد که بعضی اوقات هم مقالات فلسفی می داشتند بچه هادم ترده های سفارت ترکیه جمع می شدند، درگیر می شدند به تازگی ترو سنتر من هم عقب آن موقع کوچک بودم ۱۲ ساله بودم پر می خوردم و گوش می دادم؛ یعنی به این ترتیب هگل بعد از جنگ پادرا آستانه جنگ جهانی دوم یک زمینه اولیه داشته است؛ صرف نظر از اینکه «سیر حکمت در اروپا» اولین کتابی است که نگه می کنی به فلاسفه کرد و یا آن یک جزوی هم هگل با آن سه پایه معروف شناخته شده تازگی ترو سنتر یک علفه خودجوش نسبت به هگل در چوکلن هم بوده یعنی حتی نوجوانان همان طوری که شما اشاره می فرمایید جالب است که بیشتر به هگل تکیه می شد و از کانت صحبت نمی شد یا شما می خفید که دکارت اولین فیلسوفی بود که ایران را از ۲۰۰ سال پیش آوزامی شناسند ولی با وجود این راجع به دکارت هم مطلبی گفته نمی شد.

**پس مساله را بیشتر اجتماعی می دانید...**

خودجوش بوده در واقع تحت تاثیر زمینه هایی که شرایط مطبوعاتی ایجاد کرده بود «پایان توده» ارگان دوستی ایران و شوروی - هم بعضی اوقات از این مباحث صحبت می کردیم این نکته را به حساب تربیت من در اروپای شرقی نگذارید اما ملاحظه نمی کنید اصولاً شوروی و کشورهای اروپای شرقی هگل را یک مرتبه دیگر احیا کردند و برپیش از مساله حزب راجع به هگل نوشتند؛ بیشتر مطالب له یا علیه او بود. پانامایی هم که نسبت به کشورهای سوسیالیستی بود این گرایش در ایران هم تکمیلی پیدا کرد البته امروز بحث هگل عمیق تر شده یعنی منطقی تر شده است.

در واقع هگل یک ضربه تحریک کننده به ایجاد تئوری یا فلسفی می زند و نگاه تاریخی ای به ما می دهد؛ اینکه می گویند: «تاریخ فلسفه، خود فلسفه است».

همواره ما را متوجه تاریخ می کنند اگر به هگل در کشورها توجه شده است؛ بنابراین نگاه تاریخی ای که او می دهد، ما باید برای تاریخ اهمیت زیادی قائل باشیم و تاریخ را منظم و قاعده مند بخوانیم. آیا چنین است؟  
نه به این شدت متناسق همان جنبه از فلسفه هگل زیاد جایز نکرده است؛ دید تاریخی به مسائل ای کش می بود آنچه در واقع مورد توجه علاقه مندان به هگل است؛ دیالکتیک درستند تا درست خلم پاخته است؛ یعنی عملی که در ایران بیشتر جلب توجه پیدا کرده دید منطقی هگل است تا دید تاریخی اش.

**آکادمی منطقی ما - یعنی جاهایی که منطقی را به صورت آکادمیک درس می دهند - آیا از حضور پر قدرت هگل تاثیر گرفته است؟**

متناسقانه در سطح آکادمیک نه بیشتر بیرون از دانشگاه به هگل توجه شده است در همه جای دنیا ما چرا معکوس است؛ مباحث جدی فلسفی از سطح دانشگاهی به روشنفکران و سرایت می کند ولی اینجا نقش مطبوعات و روزنامه نگاران در دامن زدن و گسترش دادن و مطرح کردن تدبیرهایی مشابه هگل بر رنگ است؛ در ادبیات هم این صادق است؛ بیشتر کارهای تحریری در خارج از دانشگاه است.  
البته اخیراً یک تعدادی است؛ در این ۲۰-۱۵ سال پیدا شده اند که به این مسائل هم می پردازند؛ عکسش جامعه شناسی است که بعد دانشگاهی بیشتری دارد تا بعد بیرونی.

**طی چندین سال در واحد منطقی آکادمی، جز منطقی صوری خوانندگی کتاب دیگری آموزش داده نشده است؛ انتظار می رود حداقل نگاهی که هگل به این منطقی دارد، جایی در آکادمی داشته باشد.**

حق دارد؛ منطقی ریاضی، منطقی صوری یا منطقی سنتی و کلاسیک اسلامی و آرای ۴-۵

در آغاز دهه ۴۰ خورشیدی، گروهی از روشنفکران و فعالان سیاسی و اجتماعی ایرانی ای که غالباً در دوره رضاشاهی مورد غضب بودند و بیوستگی بازی هم باطبله متوسط داشتند، حزب توده ایران را بنیان گذاشتند. در میان این افراد به ویژه دست بالای تئوری و چهار کسبم بودند؛ ترکیبی که به شدت از سیاست های موضوع فکری و اجتماعی شوروی تاثیر می پذیرفت؛ نظریه حزب توده صفت گمراه کننده و بیوجه چه به ای اش و از دست خاد و همچون بسیاری احزاب کمونیست در آن دورانی به حزب استالینیست اصلی ایران که به شدت تر منافع و مواضع شوروی حمایت می کرد بدل شد.

نظر از بزرگان که از قرن شو غربا آتایی مانند منده همان ها تدریس می شود در واقع شاید من نالقیق گفته، عامل منطقی هم دخیل است. مسئله چایی که در ایران وجود دارد این است که زمینه های فکری، تحقیقاتی با علوم فلسفی بیشتر در مطبوعات طرح می شود و به آن دامن زده می شود تا در سطح آکادمی، به خصوص در ادبیات معاصر ایران گفتمان مشهور است. بیشتر استناد دانشگاه های معتبر، نه شعر و ادبیات معاصر را ادبیات می داند و نه درس می دهند. جامعه متسلط و روان شناسان باید پیامدهای مثبت و منفی این موضوع را بررسی کنند. با وجود اینکه ایران کشور عقب مانده ای نیست ولی چنین رویایی بر آکادمی حاکم است.

• اخیراً اسید جواد طباطبایی هم درس گفتارهای هگل را ارائه کرد.

نرسیدم بشوم ولی صحبت هایی را که حول و حول هگل کرده این جا و آن جا شنیدم. چندی پیش در واحد سعادت آباد علامه، دوستان سال پیدایش «پدیدارشناسی» را بر گزار کردند. دکتر طباطبایی هم آمد. گفت هگل در ایران خوانده می شود ولی پیاده نمی شود. معتقد بود او از کسانی است که تقریباً نوشته ناسازگاری هگل را پیاده کند البته کار بنده تدریس هگل است و در میان گذاشتن یادداشت و سعی در اینکه ارتباط مفهومی را با هگل برقرار کند. اینکه چه بر خورده ای با هگل می کنند من دخالت نمی کنم؛ خودشان باید این کار را بکنند و هم حرف تازه ای در این باره ندرند.

• نگاه جوان طباطبایی، نگاهی است که من می خواهم مثال بزنم. در ایران از مدتی قبل این نگاه طرفدارانی داشته؛ نگاه محافظه کارانه به هگل؛ نگاهی که خود طباطبایی هم معترف است. او خودش را یک هگلی راست می داند.

• کسانی که به هگل نگاه دارند لازم نیست مارکسیست باشند ولی اصولاً فلسفه هگل ایدئالیست می کند که دید انتقادی و تردیدی نسبت به مسائل پیدا کنند. آقای طباطبایی ملی این ۲۰ سال چند موضع عوض کرده. آن سال های اول آمده کارهای فلسفی لنین را که محصول بازخوانی منطقی هگل بود به صورت جزوه های کوچک ترجمه کرده و بعد رها کرده و تغییر جهت داد و ناسازگاری ملی شده بعد لیبرال و الان هم به قول خودش «هگلی راست» شده است.

• در ایران در علوم سیاسی، فلسفه و خیلی جاهای دیگر، هگل به این چوب رانده می شود که یک فیلسوف دولت گرا و در نهایت تو تأثیر است. نظر شما چیست؟

این مساله به تفسیر هگل بر می گردد. در هگل چند مفهوم مهم است که ممکن است چهر دیگری فهمیده می شود. یکی مساله مطلق است و یکی اینکه فلسفه هگل می خواند «مطلقیت» اموری را که واقع شده توضیح دهد، تأیید یا تأکید کند. قریبش ویلهلم سوم در اوایل سال ۱۸۰۰، حکومت پروس را گامی در اتحاد ملوک العالیاتی ۲۰۰-۳۰۰ ساله آلمان می داند. هگل بنا بر رویکرد معروفی که در «فلسفه حق» آمده «هر چیز عقلانی واقعی است و هر واقعییتی عقلانی است» (البته دیالکتیک هگل عکس این را می گوید)

یعنی اینکه هر واقعییتی بدل می شود به غیر واقعییت و هر عقلانییتی، ناعقلانیت می شود. روی کار آمدن حکومت پروس را یک قدم بر جسته می داند و تقویت می کند. از این نکته نتیجه می گیرند که هگل جزو یکی از آن تقسیماتی است که در زمان مارکس انجام گرفته هگلی های چپ و راست این قابل قبول نیست. فلسفه هگل نه چپ که فلسفه متحول و دیالکتیکی ای است و نه به این اعتبار، راست است.

• تاریخ فلسفه همان تاریخ است.

• وضع فلسفه در ایران را چگونه می بینید؟ یک دورهای بعد از دوم خرداد و آن اتفاقات سیاسی که در فضای کشور افتاد، موج فلسفه خوانی و فلسفه داشتن به نوعی باب شد. البته این با فضای رسمی در آکادمی خیلی تفاوت و فاصله داشت. الان فضای فلسفه در ایران را چگونه می بینید؟

از سال ۷۶ یک مرتبه جنبشی به وجود آمد اما از سال های چهارم و پنجم که از نظر روشنفکرها فروکش کرد. هدهای روی آوردند به مسویر که «چرا این طور شد؟». پاسخ اینهار را باید در فلسفه بالاخص در هگل جستجو کرد. این فلسفه گرایی از آن موقع توج گرفت.

• فکر می کنید جامعه ایران جامعه فلسفه خوان تری شده؟

بله. در این بیست و چند سال اخیر این امکان که کتاب بخوانند ترجمه کنند و به دنبال پاسخ باشند بیشتر مورد توجه قرار گرفت ولی امکانات دیگر سلب شد. حالا مطالعه می کند و ترجمه می کند و عمق پیدا می کند نسبت به دوره قبل که سطحی تر و پیش پا افتاده تر عمل می کرد. این در واقع یک زمینه تا کثیر فردی بود اما یک زمینه اجتماعی هم داشت. می خواستند علت مشکلاتی را که با آن مواجه شده بودند، در ایند البته جواب این سؤال را به طور آکادمیک نمی یافتند چرا که در دانشگاه فلسفه فرمایش تدریس می شد. آن خلأ طبق قانون «دموکراتوس» که هر جا خالی باشد، پر می شود، کم کم باید پر می شد.

• نقطه شروع خودتان برای یادگیری فلسفه کجا بود؟

در سال های کودکی، به طور خودنگریخته یا فلسفه هگل آشنا شدم. هر چیزی دستم می آمد می خواندم. من یک کمبودی بابت تحصیلات در ایران دارم. نه در دوره ابتدایی، نه متوسطه و بالاتر، پشت میزهای کلاس های عالی درس نشستم. همه دوران مدرسه را شبانه خواندم. وضع خودآزمایی من این جور است. اینجای می کردم. من باید کار هم می کردم. تحصیلات دانشگاهی را هم که در اروپا گذراندم.

• در دوره دانش آموزی تان هم پیش کسی درس فلسفه نخواندید؟

خیر، من فقط مجله های چینی آن زمان را می خواندم و از این طریق با نوشته های فلسفی آشنا شدم.

• تأییری که شما از نشریات گرفتید، مصداق تحلیلی است که از تأثیر رسانه ها در گسترش فلسفه در ایران ارائه کردید؟



مصلح در تاریخ معاصر  
الری استناد هگل که  
محمد عنایت آن راه  
فارسی ترجمه کرده  
این سینه ها گفتمان  
فلسفه هگل خصوصاً  
توجه به تاریخ معاصر  
است و ترجمه است. هگل  
معتقد بود هر فردی که فلسفه  
بهم نرسد، در اصل رانده  
توجه به تاریخ فلسفه است.  
نورمحمد نورمحمد شاکر گور  
موضوعات دوره های سیاسی  
فلسفی و اجتماعی، فلسفی  
بودید که تاریخ هگل نقد  
که گ جای خالی بود چهره  
روش شناسی های تفسیری  
و معرفت شناسی باز کرد



# در همه جای دنیا مباحث جدی فلسفی از سطح دانشگاهی به روشنفکران و... سرایت می کند ولی اینجانش مطبوعات و روزنامه نگاران در دامن زدن گسترش دادن و مطرح کردن اندیشه هایی مشابه اندیشه هگل پر رنگ است؛ در ادبیات هم این صادق است

پس از آن زمان جز دانشگاه تهران و یکی دو دانشگاه مثلا در تبریز و چلهایی دیگر، از آکادمی خبری نبود این درگیری و مشغولیت کثکورت هم وجود نداشت. حد بیشتر این بود که شما دیپلم می گرفتید، دیپلم حتی در شمال قبل همان کاری را می کرد که دکتری آن می کند با دیپلم همان پستی را می گرفتید که آن به دکتری می دهند.

زمان آن نشریات فراگیر بود؟ زبان فلسفی شان سنگین نبود؟ مشهور است که در بازجویی زندانیان چپ در سال های دهه ۲۰ که از خانه شان نشریات چپی کشف می شد از آنها می پرسیدند اصلا مگر ممکن است شما از مباحث و معانی مطالب نشریات سر در بیاورید...؟

یکی از آن مجله ها مردم ماهانه بود البته سطح پایینی نداشت اما مثل نشریات آلمانی هم پیچیده نبود با چندبار خواندن می شد مطالبش را فهمید البته در جمع های سیاسی پر شور آن زمان هم شرکت می کردم و مباحث آشنا می شدم. بعد از دیپلم هم به آبدان رفتم کارمند جزء شرکت نفت ایران-انگلینس شدم شرکت کتابخانه بزرگی داشت در بخش انگلیسی اش، متن انگلیسی «کاپیتال» مارکس را بافتم و نوشته های دیگری از انگلس خواندم... البته کلمات ثابت و ضبط می شد که چه کسی در حال خواندن چه جور کتاب هایی است...

از هگل هم چیزی پیدا کردید؟

خیر، هگل خوبی من محدود بوده زمینه ای که از همان مجلات چپی پیدا کرده بودم و کراسی رابری هگل بعدها پراگ آغاز کردم. خلاصه در آن شش سال ونیم در آبدان کلی مطالعه کردم حتی به حقوق اسلامی هم سر کی کشیدم اگر چه کتاب های انگلیسی آنجا را با کمی رنج می نوشتم بخوانم. در آبدان من از مدرسه فنی شرکت هم منترک گرفتیم.

در آن دوره فضای روشنفکری آبدان بسیار شکوفا بوده است، چه کسانی راه یادی آوردید؟

همین طور بود من با نجف در یبندی همکاری های سیاسی و اجتماعی داشتم. صغری تقی زاده هم آدم فعالی بود که پا او هم نزدیک بودم فضای فرهنگی و سیاسی شهر بیشتر با فعالیت های حزب توده پیوند داشت بعد از کودتا من به خاطر فعالیت هام دستگیر شدم و در زندان آبدان سخت شکنجه شدم کاملا کوفته و شکسته شده بودم.

یک تعداد زیادی مهندسین چپگرا بودند که سازمان دهی و بسیج می کردند من و نجف تقی زاده دسته جمعی بین دهفتان می رفتیم با آنها غنا می خوردیم و بحث می کردیم نجف آنجا شعر «پیر عقاب» را با صفای بلند می خواند در آبدان دستگیر شدم در زندان اعتصاب و اعتراض کردیم برنامه ریختیم وقتی کارگران می آیند و رد می شوند اعتصاب کنیم کارگرا جمع شدند دور زندان آبدان، وقتی آنها رفتند و آبها از آسیب افتاده شب آمدند و همه را زدند با قنداق تنگ و باتوم و هر چه که فکرش را بکنید در زندان از زور چهره ات نتوانستم طاقت بیاورم چشمم خونریزی کرد و بعد از خروج از زندان به طور غنی خراج شدم.

از آبدان خاطر دیگری هم دارید؟

این اعتصاب معروف آبدان را هم خاطر هم هست. آن عصری که کشته شدند و حتی کسانی را که نیر افتاختند یاد می آید یکی سر هنکی بود به اسم منزوی آبدان آن موقع ۱۲ هزار نفر کارگر داشتند جایی در ایران نداشتیم که این چنین تمرکز کاری ای داشته باشد. اعتصابی که برپا شد به سقوط علا و فرمان ناگزیر شاه به نخست وزیر منقذ ایجاد شد. ملی شدن نفت را خوب به یاد دارم مهندس بازرگان هم در آبدان حضور خلع ید بود در آن زمان.

فکر می کنید پاپ شدن کنونی فلسفه چقدر دعوای مباحثات روشنفکری نقش داشته است؟ پیش از انقلاب یاد دهه ۶۰ دعوی چپ و راست سکولارها و مذهبی ها درون و بیرون آکادمی، در جلب افکار به سوی فلسفه آبا مؤثر نبود است؟

حق را بدین عمل هم تاثیر داشت مسئله البته این است که هر گاه حداقل آزادی های آکادمیک سلب می شود، چپه گیری های پیش می آید که در واقع واکنشی نسبت به آن می باشد یا نه ای هستند که در دیالوگ محدودیت پدید آورده است یعنی به طور طبیعی آگاهانه یا نا آگاهانه محدود شدگان می کوشند راه جلی برای این محدودیت بیابند این واکنش حتی روشنفکران فلسفی توجیه پذیر است عامل دیگری هم البته در میان است یک رویکرد آکادمیک هم در این گرایش به فلسفه نقش داشته است، آن هم باب شدن اقتباس و تقلید آکادمیک بود آن هم به خاطر همکاری های شده بود با غرب که آکادمی و جریان های فکری و فرهنگی ایران را در معرض گرایش ها و جنبش های فرهنگی اروپایی قرار می داد این خودش امکاناتی بود برای آکادمی ها و روشنفکران البته روح این گرایش آن قدر که چپی بود هرگز آمریکایی نشده یعنی ایرانیان به کمیت و کیفیت موج هایی که وارد شده اصلاحی اعتنا نداشتند این را می شود مقایسه کرد با گرایش های پراگماتیستی و پوزیتیویستی یا امواج پست مدرن اخیر که البته چیزی حدود ۲۰ سال دیر تر از اروپا در ایران انعکاس یافت.

این موج های وارداتی اخیر چه سودی برای ما داشته است؟

ببینید اگر چه مثال پست مدرن نیسم ایراد داشته است و مسأله را پدید آورده است اما زمینه ای ایجاد کرد که دیدگاهی نو را در مسائل فلسفی و انتقادی تقویت کرد مثلا بحث بر سر اهمیت فرد در برابر جمع، پابحث در اندیشه نخبه فکر کردن به مقاومت در برابر گفتمان حاکم و... این مسائل را پست مدرن نیسم دامن زده است البته از میان پست مدرن ها موج فرانسه ای در ایران بازتاب بیشتری داشته است.

از انتقاداتی که به همین بر خاستن موج های جدید ایراد می شود، یکی این است که محتوای این امواج به مسائل واقعی جامعه ربط ندارد؛ مثلا اگر از نقد فلسفی حقوق بشر بر اساس دیدگاه های انتقادی جدید حرف بزنیم، سریع سؤال می شود که به چه در ما می خورد؛ ادعا این است که مسأله ما، نقد حقوق بشر

فلسفه غربی اصولا آگرایش همه شناخته می شود فلسفه تحلیلی و فلسفه فقهی فلسفه تعالی حکمتی است که همه مباحثه بشماره آگرای متفکران آنکولوسا کسون بر اثر بر می خورد در میان فیلسوفان تحلیلی می توان به اسل، مورچه جز، آستین و افکاره کرد فیلسوفان تحلیلی به خصوص به روشن ساختن و تحلیل معنای امور و مفاهیم فلسفی گرایش دارند پوزیتیویستی را از همه ترین روش های می پندارند که بعاین همه باری می رسند فر که سیاسی دان بیز که چهار هر جستجی بود که بر آرای متفکران این نعله تاثیر داشته است

اولا به سبب وضع خنثی‌گرایی که داشتیم می‌خواستیم سریع رشته‌های فنی بروم اما تشخیص داده شد که زیر شکنجه‌های یکی از چشمان من کاملا تلاشی شده است و به خاطر این وضع جسمانی به من توصیه شد که سریع مهندسی نروم و علوم انسانی (مثلا فلسفه یا زبان) را انتخاب کنم.

• پراگ فضای دانشگاهی خوبی داشت؟ آموزش فلسفه در یک کشور بلوک شرق نشاط داشت و جذاب بود؟

بله حتی در قیاس با مسکو فضای نسبتا آزادتری داشتند اما خیلی بحشی در نمی‌گرفت ولی به هر حال با من که مهمانان بودم خوب رفتار می‌کردند به ویژه که به جریان چاپ متنی داشتیم من به هر روزی در پراگ زبان را هم خواندم جز زبان چکی که زبان آنجا بود من روسی را هم یاد گرفتم چرا که هر کس می‌خواست آنجا کار کند یا درس بخواند باید روسی را هم یاد می‌گرفت. انگلیسی را در ایران آموختم و هر بی را هم در مدرسه یاد گرفته بودم بعد از پراگ به المان فری رفتم.

### د. پالکتیک تحلیل و قارهای

• فکر می‌کنید در ایران فلسفه تحلیلی چقدر توانسته جایز کند؟ البته خود این موضوع که فلسفه تحلیلی گرایش نویی است بیشتر جا افتاده است تا اینکه این گرایش در ایران نمایندگی پیدا کند.

• مثلا بخشی از روشنفکری دینی، خودش را به فلسفه تحلیلی نزدیک می‌دانند من آنها را نماینده فلسفه تحلیلی نمی‌دانم. منظورم بیشتر کسی مثل خبیه موحد است برای این گرایش فلسفی، اگر نماینده‌های هم باشند موحد است مثلا در میان روشنفکران دینی، سروش و پویزی است البته پویز هم یکی از گرایش‌های فلسفه تحلیلی را پیش برده است ولی صفت بارز سروش، فلسفه تحلیلی راسل، مور، آستین و... نیست.

• به نظر تان موحد توانسته خوب کار کند؟

موحد و چند تن دیگر خودشان را به این مقوله متعهد ساخته‌اند سخنرانی می‌کنند می‌نویسند و... جوان‌ترهایی هم از اروپا یا آمریکا آمده‌اند. عملا فلسفه تحلیلی به لحاظ کمی بیش از فلسفه قارهای جایز رشد باز کرده است ولی به لحاظ فکری چنین نیست.

• یعنی واقعا در ایران فلسفه قارهای به لحاظ کمی هم جلوتر از فلسفه تحلیلی ایست؟

ببینید فلسفه قارهای را همیشه یک عده از روشنفکران خاص نمایندگی کرده‌اند اما ارتباط گرفتن با فلسفه تحلیلی سریع و آسان تر است مثلا «وینگشتاین» که البته نماینده یک جریان خاص در فلسفه تحلیلی است، کتابی دارد به نام «تراکتاتوس» که نمی‌دانم چند نفر واقعا این کتاب را می‌فهمند اما همین چند وقت پیش آقای «لگن هلوزن» را دیدم که در تراکتاتوس حتی به دنبال اخلاق هستند. در تراکتاتوس که به دوره اول وینگشتاین تعلق دارد چالایی از اخلاق نیست دنیا برای وینگشتاین در این دوره عبارت بود از *casus*.

یا حرف‌های فیلسوفان فرانسوی یا نیست. این انتقاد واقعا محل بحث است. چندین بار دیدم که استادی دو یک سخنرانی شش‌ساعتی از آرای فلان متفکر جدید ارائه کرده است ولی اولین سؤال از او این است که مساله ما این موضوعات جدیدی نیست که مد نظر این متفکر است. این انتقاد استشنا پذیر هم نیست؛ یعنی تمیز بر آرای هر نحله‌ای که کار جدیدی ارائه می‌دهد یا این موضوع روبرو می‌شود که اصلا این حرف‌ها به درد ما نمی‌خورد. شما این انتقاد را با این سطح شیوع و ابعاد حقانیت می‌دانید؟

البته در این انتقاد که من هم شنیدم، تنها روی اول مساله دیده و جدی گرفته می‌شود. روی نادیده دیگر این ماجرا که کنجکاوی ایرانیان است که بر کلسی آنه خیلی سریع موجی را که روی می‌آید زیر نظر می‌گیرند و خیلی جدی با آن ارتباط برقرار می‌کنند تا به ماجرا را در آورند و مدالیت این تمایل کنجکاوی که کمتر از عمق برخورد بوده است این دنبال کردن خیلی هم طول نمی‌کشد. من به واسطه این تمایل عموسی ایرانیان از زیبایی این نیست که بیشتر چوکلن لعل نظری یا روشنفکران مایه این انتقادی که شما شرح دادید قاتل باشند ما یعنی خیلی از مدتها این حس کنجکاوی شریک هستی به البته شاید دامنه این انتقاد تا اوایل دهه ۷۰ بیشتر بود اما الان کمتر شایع است. الان گرایش به ارتباط با فضای خارجی رونق گرفته است یک مثل هم همین ارتباطی است که جوانان با ماهواره یا اینترنت پیدا کرده‌اند و نشان می‌دهد که روحیه‌ها در حال تغییر است این ارتباطی که الان در حوزه ماهواره یا اینترنت دیده شده و کم‌کم از زمینه فکری هم برخوردار می‌شود ولی نباید فراموش کرد که ایرانیان یک روحیه دیگر هم دارند و آن هم اینکه کمتر می‌شود که به یک گرایش فکری - اجتماعی تازه وارد شده متعهد شوند. عمدا تا کنجکاوی خودشان را راضا کرده و بعد ماجرا را می‌کنند.

• در دوره جوانی شما، همین انتقادات به ورود اندیشه‌های جدید دیده می‌شد؟ چون این موضوع گیری در برابر اندیشه‌های تازه وارد شده حتی در میان جوانان ما هم شایع است.

البته باید مرا کنار بگذارید نه اینکه استننا بشم ولی من بعد از کودتای ۲۸ مرداد که به زندان افتادم و شکنجه شدم، از ایران رفتم و تا سال ۵۷ که شریف‌کلمی آزادی باز گشت مخالفان را اعلام کرد در نگاشتم به این ترتیب ۲۵-۲۴ سال از فضای فکری ایران دور بودم. بنابراین نمی‌توانم در باره این قضایات کم تا سال ۲۷ هم که ایرانی بودم به چندان موجه‌های نویمنوی وارداتی‌ای دیده می‌شد و نه این موضع انتقادی قوتی داشت و ورود موج‌های جهانی بیشتر به نظر من به دوران پس از جنگ ایران و عراق مربوط می‌شود.

• بعد از زندان مستقیما به پراگ رفتید؟

اگر چه عینی از ایران خارج شدم اما با کمک حزب توده به پراگ رفتم. خودم که خرج تحصیل در اروپا را داشتیم از مرکز جهانی احزاب کمونیست در وین و دفتر حزب توده در این شهر که ایرج اسکندری آنجا بود، درخواست کردم که در گام اول به در مان من کمک کنند و بعد مرا به یکی از کشورهای اروپای شرقی بفرستند آنها المان یا پراگ را پیشنهاد دادند که من پراگ را انتخاب کردم. برخی در مان خیلی به من کمک کردند. در پراگ من



منابع: سوری، سید سعید  
این فاصه مدتهاست که  
با او دوستی داشته  
در آنکتاب یک جایی که  
و تبدیل به معاون فلسفی  
اساسی در مابیت مورو به  
روایتی از فلسفه  
لاتون برایش کرده است  
بعضی از اندک‌اندک فلسفی توان  
همه با فلسفه هم نباشند چرا  
که هر فلسفی را به هر کس  
روایتی و تحول دچار شده  
مسوز حساس، رنگانی  
هنوزی کتابی است که خیلی  
آید که که بخش‌هایی از  
از آن را در باره هر جایی بود  
کتاب، طول رسیده که گزیده  
علاقت‌های زیورک  
بر چه کرده است  
مطالعه شود که چنانچه  
مستقل هگل برایش می‌آید

# ما برای فلسفه اسلامی، اصطلاحات خاص داریم اما متون سکولاری همچون متن هگل را نمی توانیم با اصطلاحات فلسفه اسلامی بیان کنیم؛ بنابراین مجبور می شویم با زبان قشر روشنفکری، یا بعضی اوقات چیزهایی که خودمان درست یا نادرست، ابداع می کنیم، ترجمه کنیم

این ایرادات ۱۲ دلیل در ده یکی این است که ترجمه پدیدارشناسی خیلی مشکل است. دوم اینکه زبان فارسی به سادگی آمادگی ترجمه آثار هگل را ندارد؛ به خصوص پدیدارشناسی و متعلقش را.

شاید مشکل اول را بتوان یا کار جمعی حل کرد اما زبان فارسی چگونه توانا می شود؟

باید روی مفاهیم فلسفی کار کرد و آنهایی که قابلیت پذیرش دارند و برگردیم و برتری دیگر مفاهیم هم نفت نخوریم. همان طوری که در زمان قاجار به برای نخستین بار زبان فارسی توانست با وقایع روزمره ارتباط بگیرد و منال روزنامه نگاری، رواج یافتند. البته این پروسه به تدریج عملی می شود اما برای فلسفه اسلامی، اصطلاحات خاص داریم اما متون سکولاری همچون متن هگل را نمی توانیم با اصطلاحات فلسفه اسلامی بیان کنیم. بنابراین مجبور می شویم با زبان قشر روشنفکری، یا بعضی اوقات چیزهایی که خودمان درست یا نادرست، ابداع می کنیم، ترجمه کنیم.

پس این یک معضل فراگیر است.

بله، ترجمه خاتم جبلی یک استثنا نیست. البته این کار ۱۰ تا ۱۵ سال در صد اطلاعات پدیدارشناسی را می دهد و برای یک خواننده به سواد قابل استفاده است. هر اروپا عادت می توانید مثلا یک عبارت را از متافیزیکار معلوم بگیرد و کلمه کلمه روی آن کار کند یعنی بر اساس روابط میان کلمات می توانید آن عبارت را یک کل در نظر بگیرید اما در باره ترجمه های فارسی نمی توانید چنین کنید؛ به ویژه در باره ترجمه پدیدارشناسی همین شد که وقتی دیدم خاتم جبلی قدم اول را برداشته تصمیم گرفتم قدم بعدی را هم من بردارم و به ترجمه خودم از پدیدارشناسی سروسلطانی بدهم.

به این ترتیب نمی توان از وضع ترجمه فلسفه چندین رضایت داشت.

ترجمه اشکال دار من و خاتم جبلی، البته تمییز کننده مطرح ترجمه در ایران نیست. چون از سال ها پیش در ایران ترجمه فلسفی داشته ایم؛ هسیر حکمت در اروپا، ترجمه های است توام با گزینش، پیش از انقلاب ترجمه خوبی هم از «تاریخ تمدن» و «ول دولت منتشر شد. مترجمی مثل عنایت هم برای ترجمه بی اشکال شکل گام های خوبی برداشته است. مترجم بزرگ و اثر گذار دیگری مثل نجف دریابنبری هم داشته ایم. بعد از سال ۵۷ به علت آن محدودیت ها که گفتم، مترجمان به سراغ ترجمه های فلسفی آمدند. البته این موج کمی مطرح ترجمه فلسفه را تنزل بخشید اما این روزها این خسران در حال جبران است. حتی بهتر از دوره پیش از انقلاب، ایراد دیگری که وجود دارد این است که ما زبان های اصلی ای مثل فرانسوی یا آلمانی را خوب نمی شناسیم و به زبان فارسی هم چندین تسلطی نداریم. البته این موضوع هم بهبود یافته است ولی بیشتر ترجمه های ما ترجمه ای از ترجمه های دیگر است؛ به علاوه که جای خالی یک مرکز برای ارزیابی ترجمه ها هم احساس می شود.

مزگزی برای ارزیابی ترجمه ها؟ منظور، چنین مرکزی بر یورو کراسی می افزاید و شاید کار جهانی نباشد.

اما خوب همان طور که اشاره کردم، گویا ارتباط با این گرایش فلسفی سریع تر رخ می دهد. ظاهر در سال های اخیر گرایش استادان آکادمی به فلسفه تحلیلی بیشتر شده است.

استادانی هم هستند که با گرایش فارسی کار می کنند. قضا طوری است که شما به هر حال ناچارید در دانشگاه به فلسفه تحلیلی توجه کنید اما همچنان که گفتم، فلسفه تحلیلی را در ایران بیشتر بعضی از روشنفکران خاص پیش برده اند که شاید ندرت دانشگاهی هم برده باشند.

البته ایده غالب این است که فضای فکری غالب در ایران همواره در تصرف فلسفه فارسی بوده و تفکر تحلیلی در حاشیه مانده است.

با وجود امکانی که برای ارتباط سریع تر با فلسفه تحلیلی وجود دارد این فلسفه فارسی است که به خاطر بعضی اینداجتماعی یا همان آدم های خاصی که برای فلسفه فارسی هست گماردند به لحاظ فکری گسترده تر است. اما این بدان معنا نیست که همه فضاهای عملی کار و تدریس در فلسفه را گرایش فارسی تسخیر کرده است. ولی به نظر من فکر تحلیلی و نظمی که از این گرایش به طرز فکر و زندگی انسان رسوخ پیدا می کند، قدرت جذب و آگاسازی زیادی دارد.

فکر کردن در عین ترجمه کردن

شما اینجا و آنجا و به ویژه در رسانه ها در باره وضع ترجمه فلسفی اظهار نظر کرده اید. مثلا مقاله ای که در باره ترجمه خاتم جبلی از «پدیدارشناسی روح هگل» نوشتید.

در آن ماجرا من خیلی سعی کردم که دست به عصا حرکت کنم. چون خودم می دانستم که ارتباط گرفتن با پدیدارشناسی خیلی مشکل است، وقتی دانشگاه ها در بی اختیاب فرهنگی، تعطیل شد خیلی از فضای هیات های علمی کنار گذاشته شدند. از میان رفتن عده ای که مورد اعتماد بودند به تدریس پرداختند یک عده هم اخراج شدند ولی حق تدریس هم نداشتند. غالب آنها را در تهران فرستادند به دانشگاه همایند که الان به مجموعه مرکزی دانشگاه پیام نور تبدیل شده است. من هم به آنجا رفتم. به هر یک از ما کارهای ترجمه مطالعاتی یا پژوهشی واگذار کردند. دکتر طلاچیان که گویا آن زمان متصدی وزارت علوم بود به من گفت یک چیز از آلمانی یا چکی برای ما ترجمه کن تا بتوانیم بهت حقوقی بدهیم. من گفتم چکی ها، فیلسوف برجستهای ندارند که البته شاید آن زمان کمی یک جنبه فکر می کردم. با این حال گفتم از آلمانی می توانم کار کنم. گفت حاضر می پدیدارشناسی را ترجمه کنی؟ من از این پیشنهاد خیلی خوشم آمد و یک سال و نیم وقت را صرف ترجمه پدیدارشناسی کردم که البته ترجمه کامل نشد اما بعدها که سر کلاس می رفتم از این ترجمه استفاده می کردم و تکه هایی را به دانشجو یاران می دادم و آنجا بود که دیدم ارتباط گرفتن با این متن واقعا سخت است. وقتی دیدم خاتم جبلی ترجمه را اثر آورد از اینکه یک زن شهامت به خرج داد و با همه محدودیت های این کار را کرده خیلی خوشحال شدم. وقتی کار خاتم جبلی را خواندم و مقایسه کردم به اشکالاتش پی بردم که به نظرم

در کنار فلسفه تحلیلی فلسفه فارسی را که در مناطقی غیر از مناطق آکادمی و دانشگاه ها گرفت به عنوان شاخه ای از فلسفه غربی به منظور کلی می پذیرند. منتظران آلمانی و فرانسوی ای چون هگل، کانت، هابز، دکارت، سارتر، هرمان آلتوسر، فوکو و سارتر، بوردیو، جاستین تری، پسرهای فلسفه فارسی که منتظران این تعریف چندین در قید حلی و معنای یک گزاره فلسفی نیستند و پیش از آن بر عصر خود و تاریخ نگارند.

مطلوبم مرکزی است که به ترجمه‌های منتشر شده نمره بدهد نه اینکه مجوز نشر صادر کند. الان مسلح ترجمه‌ها متفاوت است یعنی اگر چه کلی‌های خوبی از مثال عنایت یا ترجمه کمربیش بی نقص جمادی از «هستی و زمان» هایدگر یک وجود دارد اما هنوز کم است در کنارش ترجمه‌های پیش یافتاده هم داریم که کم نیستند می‌توان در باره اینها تفصیلات علمی کرد.

## چه ترجمه جمادی را از «هستی و زمان» پسندیدید؟

نمی‌گویم بی عیب بوده می‌توانست ظرافت‌هایی را رعایت کند اما با این ترجمه من جمادی را در ردیف مترجمان خوب جای می‌دهم. اوایل چنان اشتباهاتی به او می‌شد که من هم تحت تاثیر قرار گرفتم اما وقتی خودم کار را خواندم، پشیمان شدم که چرا این ارزیابی‌های انتقادی را پذیرفتم. وقتی خواندم دیدم ایراد خاصی نداشته جمادی، فولادوند یا صابری که الان کاری نمی‌کند مترجمان کم اشتباهی به شمار می‌روند.

چه با چه معیاری باید به سراغ ترجمه آثار فلسفی رفت؟ یک معیار این است که مثلاً یک دوره به ترجمه آثار ارسطو نیاز داریم و دورهای دیگر به ترجمه آثار ی در باب فلسفه آزادی. این معیار همانی است که بحث شد؛ یعنی یک مکتب یا چهره فلسفی به دور ما، «ما» اجتماعی بخورد. معیار دیگر این است که تفکر فلسفی ترجمه شده در جامعه خودش، اندیشه پخته‌ای باشد یعنی مثلاً فیلسوف مد نظر مترجم، دستگاه نظری منسجمی داشته باشد. نظر شما چیست؟

یک عامل اساسی تسلط مترجم است یعنی تو باید بسنجی آیا بر زبان مبدأ مقصد مسلط هست یا نه و آیا به زمینه و رشتگی که می‌خواهد در آن ترجمه کند آشنایی کافی دارد یا نه. مناسفه مترجمان کمتر این معیارها را در نظر می‌گیرند. مثلاً خانم جلی اگر چه آلمانی می‌داند اما رشته تخصصی او فنی است و با رشته فلسفه هم چندان آشنایی ندارند. از این بابت هم می‌توانم ترجمه هستی و زمان «جمادی را مثال بزنم که این عوامل در آن مراعات شده است.

این معیارهایی که شما مطرح می‌کنید بیشتر با سیاست فرهنگی کشور در پیوند است تا میل مترجم. برای تدبیر این معیار هم به نظرم بد نیست مرجعی داشته باشیم که با توجه به نیازهای اجتماعی، فرهنگی یا فردی (مثلاً تمایل دانشجویان خواننده یا محقق) جهت‌های ترجمه را روشن کند و حتی برای مترجمی که به آنها می‌پردازد، مزایا و منافع در نظر بگیرد تا مترجمان به این کار رغبت پیدا کنند.

چه فکر می‌کنید آنهایی که در دانشگاه به تدریس فلسفه مشغولند، به نسبت چهره‌ها یا محافل که بیرون از دانشگاه فعال هستند، ترجمه‌های قابل توجهی از خودشان به جا گذاشته‌اند؟ الان بیرون از فضای آکادمیک، حتی جوانانی هم داریم که به ترجمه آثار فلسفی مشغولند و با کمی تساهل و تسامح، کارنامه پدی هم ندارند.

من معنقدم ترجمه فلسفه را در ایران بیشتر اعضای هیات‌های علمی یا حداقل بخش آونگ‌گروه و نخبه‌تر از درون همین کشور برعهده دارند. البته این به آن معنا نیست که

آنهايي که خارج از دانشگاه هستند کار خاصی انجام نمی‌دهند اما این گروه‌های بیرون از آکادمی (مثل آقای فرهادپور) بیشتر با عمل ترجمه تربیت شده‌اند و نه خود فلسفه البته می‌دانم که فرهادپور در این زمینه نظرات دیگری دارد. اما می‌خواهم به چهره‌های بیرون از آکادمی بگویم که این دانستن یا شناختن زبان انگلیسی است که امکان تسلط بر مباحث را می‌دهد؛ یعنی هر چه به زبان انگلیسی مسلط تر باشند، نگاه بهتری به فلسفه خواهند داشت. تسلط به فرانسه هم همین‌طور است. در عهد رضاشاه یا اوایل دوران سلطنت فرزندان اولین روشنفکران کسانی بودند که به زبان و فرهنگ فرانسه مسلط بودند و ترجمه‌های خوبی هم از آنها بر جا مانده است. اما در ترجمه فلسفی در حوزه زبان‌های دیگر مثلاً آلمانی یا اروپای شرقی، تربیت‌شدگان رشته فلسفه موفق‌تر بوده‌اند اما خود سنت فرهنگی و زبان فرانسوی یا انگلیسی خیلی به آنها که بیرون از دانشگاه ترجمه می‌کنند پاری می‌رساند.

چه «دالکتیک اضماعی بودن» را که آسال پیش ترجمه کردید از کارهای کارل کوسیک که از زبان چکی بود؟

هم از چکی و هم از آلمانی. وقتی خودم در پراگ بودم، یک نسخه از کار کوسیک خریدم. اختیارم بود و طبق عادت از آن یادداشت‌هایی برداشتم. بدم ولی وقتی بعدها کتابخانه دولتی دانشگاه پراگ خواستم که یک کپی از کتاب کوسیک به من بدهند، نپذیرفتند. چون الان از کوسیک خوششان نمی‌آید ناچار شدم متن آلمانی را به کمک بگیرم. اگر بخواهید کوسیک را درک کنید باید مارکس و هگل را جمع کنید و در برهه تاریخی ایام دوم قرن نوزدهم بگذرانید. حاصلش کارل کوسیک است. کوسیک فیلسوف و آن زمان، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست حاکم بر چک بود.

چه کارهای دیگری هم از زبان چکی به فارسی برگردانده‌اید؟

یک محقق در چک بود به نام پاتوجکا که من سر کلاس‌های او می‌رفتم. از او یک جزوه ترجمه کردم به نام «سقراط: آگاهی از جهل» که منتشر شده است و چند اثر دیگرش را هم در دست ترجمه دارم. البته او برخلاف کوسیک دست راستی است. کتاب جالبی دارد با عنوان «چرا اروپا غیب ماند و چرا خودخواهانه و متعصبانه نگریت؟». بحث خوبی است اما برخی من هم که به زبان چک تسلط ندارم، پیچیده است. ترجمه این کتاب تمام شده است اما باید آن را قابل استفاده کنم.

چه این‌طور که تعریف کردید شما در پراگ از گنجینه زبانی خوبی بر خوددار بودید.

نه خیلی چون در اروپا هر کسی که فرانسوی‌تر بنویسد، لافل باید عزیزان را بلند باشد تا بتواند با منابع ارتباط برقرار کند. در بسیاری از آکادمی‌های آنچه در ترها ترجمه را قبول نمی‌کنند و حتی اگر ترجمه‌های نقل کنند باید فرانسوی اصل مطلب را ذکر کنید. من در پراگ با زبان‌های بلنستی هم آشنا شدم و بعدها در آلمان هم زبان‌های بلنستی را رشته اصلی خود قرار دادم. ۴- آسال پیش هم در دانشگاه علامه زبان‌های بلنستی خرس می‌دانم.



پسر هگل، شاکر دان او به گرایش هگلی چه پرسید، تسلط به زبان فرانسه، چه هگلی توان به وفور باخ اشاره کرد و در میان راست‌ها می‌توان اثر هگلی نام برد. هگلی‌های چپ چه خصوصیت داشتند و چه بین و الهیات سوسیالیست گرایش راست‌ها در کارهای هگل به مثابه تفکر یا الهیاتی شناخته می‌شدند هگلی‌های راست به قدری که مخالفت تاریخی از لونسای روی آورده بود. علی‌العناصی هستند که روزی زوال اندیشه سوسیالیست گرایان، ترجمه و پیش‌فکران راست که آری او باها به همه هگلی طرح می‌کنند و خود را یک هگلی راست می‌دانند.



# استادها، معمولا خودشان مانع روحیه بحث و نقد هستند. در کلاس فلسفه اجازه پرسش نمی دهند، چرا که مارا عادت داده اند به متکلم و حده بودن؛ کسی هم حق سؤال ندارد. این روحیه سنتی مابین معلم و شاگرد، از مدارس عمومی تا سطوح عالی تحصیلی راه یافته است

## چه شد که به آلمان رفتید؟

چون پس از پایان درس نخواستیم پیشنهاد سفارت ایران را در پراگ بپذیریم که طلب عضو بنویسم و به ایران برگردم. من جرعی مرتکب نشده بودم. در واقع اگر هم برمی گشتم مرا دستگیر می کردند. من به آلمان غربی رفتم و ۱۰ سال آنجا ماندم. در بخش غربی بعضی سبای و مفاد فلسفی شرقی را قبول نداشتند و مجبور شدم یکبار دیگر بعضی رشته ها را تکمیل کنم. در آنجا فلسفه غرب به ویژه فلسفه کلاسیک را فرا گرفتم.

## در پراگ یا آلمان تدریس هم می کردید؟

در پراگ زبان فارسی درس می دادم. در آلمان هم به دانشجویان زبان یهلوی کمک می کردم. من زبان یهلوی را در پراگ یاد گرفته بودم. استادی داشتیم در پراگ به نام هوناکر کلامه. الان مشغول ترجمه کتابی هستیم از او به نام هنر تشنه.

## به نیچه ربطی دارد؟

بله. در ایران بعضی لوفات زرتشت نیچه را با زرتشت اهورامزادی یکی می گیرند. چند وقت پیش فلسفی به من گفت که این زرتشت نیچه را با زرتشت کیم ولی من نپذیرفتم. چون این کتاب را قبلا دیگران به فارسی برگردانده بودند و من که ۲۵-۲۶ سال از فضای زبان فارسی دور بودم، حق ندارم دوباره سراغ آن بروم. من پیشنهاد دادم که کار مهم تری بکنم و «پرتره زرتشت» کلامه را ترجمه کنم که کمک مهمی می کند.

## پس در آلمان تدریس رسمی نداشتید؟

خیر فقط کمک می کردم. چون در آلمان شش ماهی توفیق مستقیما به مقام تدریس برسید. مراحل و شرایط دارد.

## خصوصا برای رشته ای چون زبان یهلوی که به تعبیری زبان مادری اصلی شان است...

وقعا هم همین طور است. آنها به این موضوع افتخار می کنند.

## فضای دانشگاهی شان چگونه بود؟ قابل قیاس با ایران بود؟

واقعا هیچ شباهتی نمی بینم؛ نه از نظر اداری، نه آموزشی، نه استادانی که تدریس می کنند، نه منابعی که استفاده می شود و نه در بحث هایی که مطرح می شود. به خصوص در آلمان، آلفی تئرهاهی وجود داشت که استادان بزرگ و اصلی در آنها درس می دادند. همه دانشجویان باید در آن جلسات حاضر باشند. این استاد بزرگ که در سش را ارائه داده، بعد دانشجویان با نظرات استادان به گروه های کوچکتری تقسیم می شوند و روی موضوع اصلی کار می کنند. مثلا یاد گرفتن دکلمت ۱۰ سال طول می کشید. فضا هم آزاد بود. در همان آلفی تئرهاهی حتی جین تدریس استاد های بزرگ به خصوص چینی ها اعتراض می کردند که حرف های استاد چرت است. استادها هم یا توضیحاتی داشتند یا سکوت می کردند. بعین ترتیب در آلمان استادن امکان نداشت و برای همین تا شریفعلی اعلام کرد که مخالفان می توانند برگردند، به ایران آمد. تا شاید در ایران بتوانیم کاری بکنیم.

## آکادمی منهای فلسفه؟

در حالی که بحث او فضا دانشگاهی آلمان پیش آمده دانشگاه ایرانی برگردیم. رشته هایی مثل فلسفه، علوم اجتماعی یا علوم سیاسی اصولا به زمینه های انتقادی نیاز دارد. شما چنین زمینه های در میان دانشجویان ایرانی مشاهده می کنید؟

یک روی ماجرا این است که چنین روحیه ای وجود ندارد. اما روی دیگرش این است که این روحیه به لحاظ مختلف سرکوب شده است. پیش از انقلاب من در ایران نبودم و نمی دانم که آیا دانشجویان چنین روحیه ای داشته اند یا نه. اما الان که وجود چنین روحیه ای در میان بچه ها کاملا استثنایی است. من سعی می کنم چنین روحیه ای در کلاس های من باشد. اما هرگز از مرز استثنائات تعمیم پیدا نمی کند. از دانشجوی دکتری آنها ۲ یا ۳ دانشجوی در بحث شرکت می کنند و مناسبانه ایقی در بحثها تمکین می کنند. حتی جزوه هم بر نمی دارند. در واقع ای کش یادداشت بر می داشتند. من به دانشجویان به جای جزوه کتاب می دهم؛ مثلا «عقل در تاریخ» ترجمه عنایت و اقصمت هایی از پدیدارشناسی و منطق را باید حداقل برای فوق لیسانس خوانند. در دکتراهم البته با اسرار و لیراب همین مباحث را باید حلای کننند. من بارها در کلاس های دکترای تاکید می کنم که کلاس فلسفه شبیه منبر رفتن و لرشاد کردن نیست.

## آیا غیر از دلایل فرهنگی یا سیاسی به دلیل دیگری هم باید توجه کرد. چرا آن استثنائاتی که اهل بحث و انتقاد هستند به حد یک جریان نمی رسند؟

جریان سازی و قمار دشوار است. بچه های فلسفه نامین شغلی ندارند و از این جهت دلخور و سرخورده اند. در دوره فوق لیسانس یا دکتری هم بیشتر افراد دارای خانواده هستند و می خواهند با این مشغول باشند. مثلا ۱۰ هزار تومان افزایش دهند. من به بچه ها توصیه می کنم که لافل با نگاه فلسفی یا مثلا با لکتیکی، ننگه بهتری به مسائل زندگی پیدا کنند. البته با یکی دوبار گفتن مشکل حل نمی شود. لقت کیفیت تحصیل فقط مخصوص ایران نیست. در اروپا هم شاهدش هستیم. اما در ایران ابعاد بدی پیدا کرده است. حتی این کیفیت پایین هم بچه ها را به انتقاد و جنبش وامی دارد.

## استاد های فلسفه در این میان چه نقشی دارند؟ به نظر شما چه تعداد از اساتید فلسفه به اینکه استاد فلسفه هستند، علاقه دارند؟

استادها معمولا خودشان مانع روحیه بحث و نقد هستند. در کلاس فلسفه اجازه پرسش نمی دهند. چرا که مارا عادت داده اند به متکلم و حده بودن؛ کسی هم حق سؤال ندارد. این روحیه سنتی مابین معلم و شاگرد، از مدارس عمومی تا سطوح عالی تحصیلی راه یافته است. البته خیلی سخت بتوان به این مساله که استادن فلسفه چقدر به این معلمی خوشنودند، پاسخ داد.

## از بیرون که نگاه می کنیم، گویی استادان فلسفه فقط دنبال شغل بی دردمری بوده اند که گیر آورده اند...

بله بسیاری همین برخورد سردی را نشان می دهند. اما این روزها که کمی وضع حقوقی

فلسفه تطبیقی رشته ای است که عین بیان چند سال قبل هر گروه ادبیات دانشگاه علامه تدریس آن را به عهده داشته است. خرابی حوزه مطالعاتی جزو هشگبران پیررس و قیاس میانی اجتماعی خصایل بیانی باویژی های محتوایی آثار و مضامین ادبی جوامع مختلف فلسفی بر خیزند. عبادیان این دور ها هم این سوو آن سوو. در این بار سخنرانی می کند. اخیرا او در قالب مجوعه سخنرانی های کتاب شهر، با همین رویکرد در باره فلسفه سخنرانی کرد. از او کتابی در باره فلسفه هم چاپ شده است.



# من معتقدم باید درباره چند رویکرد فرهنگی و نظری سوسیالیسم هم تأمل بیشتری کرد؛ اول اینکه آیا می توان انسان ها را دائماً انقلابی نگه داشت؟ آیا انسان ها تنها زمانی انقلابی و خروشان هستند که منافع فردی یا گروهی شان خدشه دار شود و از نوبه کنج زندگی خصوصی شان برونند؟

مترجمی که در یک زمینه فعالیت فکری دارد در همان چهار چوب محدود خودش موفق است ولی در چهار چوب ملی موفق نیست.

اما آقای عبادیان، نکته این است که در تحلیل نهایی، محصول کار این محافل بیرون دانشگاهی رشد بیشتری داشته است و دست و گم در هیات ترجمه، اما آیا این بر داشته های فلسفی کشور می افزاید؟ صد البته و این را هم باید به فال نیک گرفت. مطمئن باشید این محافل بر دانشگاه هم تأثیر می گذارند. این درست شبیه نقشی است که مطبوعات در قبال فلسفه ایفا می کنند.

پس یک چیزی این وسط در آکادمی می نشکند.

بله، نوعی از شکست یعنی آزادی و سابقه فردی مختلافی که محافل کوچک بیرون از دانشگاه را شکل می دهد، در محیط دانشگاه نمی بیند. اینجا استادی داریم که در یک یا چند رشته درس می دهد و با دانشجوین هم ارتباط خاصی ندارد؛ از طرف دیگر برای دانشن پروژه دانشگاه باید حمایت شده مثلاً در اسان یک زمانی فولتکس واکن به دانشگاه هلمبورگ نیمه میلیون مگر کمک کرد تا در یک زمینه خاص تحقیق کند.

یا تمهیدات خلاقانه نمی توان همین محافل را به شکل گروه های آموزشی - دانشجویی در دانشگاه هم راه انداخت؟ توان کار جمعی و انگیزه آن کار خیلی راهگشاست. آیا این کار را خودتان آزموه اید؟

همین طور است. من ۸-۷ سال در گروه ادبیات بودم و همین کار را کردم. اتفاقاً موفقیت های نسبی ای هم به دست آوردم اما در حوزه فلسفه پارها کوشیدم که گروه های ۸-۷ نفره را برای کارهای مشترک دور هم جمع کنم اما ۲-۳ جلسه بیشتر دوام نمی آورد؛ با مطالعه ای دانشمند یا ظرفیت صبر کردن نداشتند و... این امر، بی حوصلگی دانشجویان را در حوزه فلسفه می رساند من یک زمانی پس از رفع منبع تدریس در واحد علامه کار را که شروع کردم، باز تا یک سال اجازه تدریس ندادند شروع کردم به لاتین خواندن. جمعی از دانشجویان را گرد آوردم که هم بر روی خودم تدریسی باشد و هم زمینه ای باشد که آنها فقط به انگلیسی اکتفا نکنند کار پس از ۲-۳ جلسه تعطیل شد چون بچه ها اصلاً به تکلیفی که داشتند عمل نمی کردند. گروه به هم خورد. دوام خیلی از گروه های بیرون از دانشگاه هم البته به نفوذ و شخصیت فردی بستگی دارد که جمع و انداز می کند و گرنه ایرتی ها کار فردی و تکروری را بیشتر دوست دارند. این روحیه را می توان از وضع ورزش های دسته جمعی مان هم درک کرد.

درباره چپ و راست

شما دورهای از زندگی تان را با است چپ ایران سر کردید. به نظر تان آیا ضعف تئوریک آن سبب نشد که این سمت ضربات اجتماعی و سیاسی مختلفی بخورد؟

ضعفی که از بی اطلاعی حتی نسبت به مبانی نظری خودش نشات می گرفت. بیستینده قضیه پار تئوریک به این بستگی داشت که شما مارکسیسمی که قبول داشتید بر اساس تمییز و تفسیر شوروی یا بلوک شرق از آزادی مارکس یا لنین بود یا نه. مارکسی که من می شناسم و الان هم می گویم آن را بفهمم یا آن چیزی که به نام مارکس در اروپای شرقی عرضه می شد فرق داشت. ایرادات درونی و تشبیهات فاحشی تحت این تفسیر شکل گرفته بود. البته نقش سرمایه داری را در شکست سوسیالیسم نباید نادیده گرفته این لاقال ربط چندانی به تئوری ندارد. این حال شکست سوسیالیسم و تئوری چپ شکستی میسلی و نه فرهنگی بود.

فرهنگ چپ هنوز شکست نخورده است. من بر اساس تجربیاتی که حداقل از ۲۰ سالگی در این جنبش شکل گرفته است حرف می زنم. تجربیاتی که حاصل حضور ۱۲ ساله ام در چپ و همایستی است که در انقلاب فرهنگی چین حاضر بودم. بر این اساس من معتقدم باید درباره چند رویکرد فرهنگی و نظری سوسیالیسم هم تأمل بیشتری کرد. اول اینکه آیا می توان انسان ها را دائماً انقلابی نگه داشت؟ آیا انسان ها تنها زمانی انقلابی و خروشان هستند که منافع فردی یا گروهی شان خدشه دار شود و پس از استقرار انقلاب و بر آوردن منافع نیاتشان به کنج زندگی خصوصی شان برونند؟ آیا یک جمله است. پس از یک دوره گذار انقلابه احتیاج ندارد که جورای هم در حالت صلح آمیز به سر برود؟

آیا در غیر این صورت ارزش ها و معیارهای انقلابی تحقیر نخواهند شد؟ نکته دوم اینکه آیا امکان بدل شدن اعضای هیات حاکمه و رهبران حزب به یک طبقه جدید وجود دارد، در حالی که شعار جامعه سوسیالیستی، جامعه بی طبقه است؟ نکته دیگر این است که آیا می توان دقیقاً قاعدهی تربیت کرد که دوماً بر اساس این «منویت» عمل کند که منافع خصوصی اش را به پای منافع جمعی فدا کند؟ آیا انسان همواره تمایل با دیگری را ترجیح می دهد یا خصومت با او را؟ اینها حاصل تجربیات خود من هستند اما شاید تاکنون کسانی دیگری به آنها پاسخ داده باشند.

شما کتاب هایی هم دارید و راجع به سعدی و فردوسی. کمی از کار های تان در حوزه ادبیات حرف بزنیم.

علاقه من در ادبیات پیش از هر گرایش دیگری، رویکرد تطبیقی به ادبیات است. مثلاً همان کتاب راجع به فردوسی، اگر چه کمی بعد جامعه شناسانه دارد اما نگاه می است از منظر ادبیات تطبیقی که کار فردوسی این کارها محصول تلاش های من در گروه ادبیات است. در پراگ هم کارهایی در زمینه ادبیات تطبیقی کردم و همین شاخه و درس می دادم. الان مشغول جمع کردن منابع برای نوشتن کتابی راجع به خیم هستم. فلسفه ولی چنان وقت می گیرد که حتی به خواندن رمان هم نمی رسم.

رمان هم می خوانید.

رمان های اروپایی را خوب خواندم. خیلی دوست دارم از نگاهی تازه کارهایی را که اخیر از زبان نویسندگان ایرانی منتشر می شود، بخوانم. شما وقایع وقت کم است، مثلاً تا

عبادیان همان کوی که در طول گفت و گو یاد کردید است. پس از پایان انقلاب فرهنگی به آن کتابی دانشگاهی چندین مترجمی واحد لشکر یا واحد سعادت آباد و پیش شناسی ادبیات فارسی و انگلیسی و... هم رسیده است. امروز مان این دانشگاه ها و واحدهای آموزش عالی تهران که عموماً به آموزش رشته های علوم انسانی اختصاص یافته اند، خبری نیست. چرا که همگی در قالب دانشگاه علامه طباطبائی مجتمع شده اند. مثلاً واحد سعادت آباد، حالا دانشگاه ادبیات و فلسفه علامه است.

## ترجمه فلسفه را بیشتر اعضای هیات‌های علمی یا حداقل بخش آوانگار دهمین قشرب عهده‌دارند. البته نه اینکه آنهایی که خارج از دانشگاه هستند، کار خاصی انجام نمی‌دهند اما این گروه‌های بیرون از آکادمی بیشتر یا عمل ترجمه تربیت شده‌اند و نه خود فلسفه

رمان هشمین من» هم پیش آمد. آخرین کارهای دولت‌آبادی را هم خوانده‌ام ولی دوست دارم حاصل مطالعه کارهای او را به نظریه بدل کنم اما هنوز وقت نشده است.

در این حوزه کارهای کمی صورت گرفته است. خیلی نادر است. یک عده دارند کار می‌کنند مثلاً محمد حقیقی در حوزه شعر مشغول است. از حیث نظریه‌پردازی در ادبیات دلبستگی فقیر هستیم ولی اخیراً کسانی مثل رضا ابراهیمی یا مرتضی کاظمی کارهای خاصی ارائه داده‌اند.

منظورم این است که اهالی فلسفه و نظریه، کمتر به این مساله بها داده‌اند. همین جاهاست که می‌توان رگود آکادمی فلسفی را در ایران تشخیص داد. ذهن نظری فعالی که نسبت به هنر و ادبیات دیدی انتقادی داشته باشد، کمتر دیده می‌شود...

حقیقتاً استدلان فلسفه دانشگاهی به این حوزه‌های انضمامی صلابتی ندارند و بیشتر در چهار چوب‌های از پیش تعیین شده محصور شده‌اند. ایرانی چون و چرا کردن را یاد نگرفته است و تمکین را به تجسس ترجیح می‌دهد. مساله اینجاست که ذهنیت انتقادی خیلی کم است. بی‌تفاوتی خطرناکی دیده می‌شود. باید نسبت به تولیدات دوروبرمان موضع داشته باشیم. بی‌تفاوتی استبداد و رگود را دامن می‌زند.

در دوره‌های لاکل در دانشگاه، همچنان تصور یک دیده‌می‌شدند مثلاً بر سر تنوری شخصی مثل سروش بحث می‌شد.

خب مایه سروش هم ناگهان تولیدش کم شد و چیز فشان گیری نوشت زملی وقعا از قبض و بسط تنوری که استقبال شد.

ناگفته نماند جامعه هم تغییرات زیادی کرده است. شما کارهای سروش و فکله روشنفکری دینی را دنبال می‌کنید؟

سروش هم خیلی تغییر کرده است. زملی که ضد دیالکتیک خود را نوشت، من جایی به او گفتم که وقتی قرآن است هگل را مارکس را نقد کنیم و در روشنفکری صلح کنیم، خود آثارش را باید نقد کرد و دقیقاً باید گفت در کجا فلان متفکر چنین حرفی زده است. چون هستند کسانی که دقت کنند و مسائل را تطبیق دهند. بعدها کتره‌های او بهتر شد.

در واقع نقدهایی که بر نقل‌های دست چندم استوار است. یا این حال سروش و شاید کل جریان روشنفکری دینی، آن جایگاهی را که مثلاً نزد دانشجویان داشته‌اند از دست داده‌اند.

نه تنها در دانشگاه که در بسیاری سطوح دیگر هم نظریه قبض و بسط او محل بحث و توجه بود ولی خارج رفتن‌های سروش، او را از این فضا دور کرد. البته من اصلاً این نظر را ندارم که چون مبانی روشنفکری دینی از جاهای مختلفی اخذ شده - مثلاً عقل و الهیات - این جریان اشکال دارد، زیرا پدیدم‌های بوده که هست و وجود دارد و اگر متناقض نمانست، به هر حال باز هم وجود دارد.

اما همان اوایل دهه ۷۰ یادم هست که سروش در سخنرانی‌های خود در دانشگاه‌ها استفاده از آرای پوپر اعلام می‌کرد که علم چون ابطال پذیر و هر آینه مستنیر است. قابل اتکا نیست و باید مبنایی تثبیت شده تر یافته مبنای محکم تره از نظر او عرفان بود اما این نسخه دره‌ی را از جمله خواهان تحول دوانمی کند.

آرامش در خاتمه

شما متولد کجا هستید؟

من متولد آسیای میانه‌ام ولی در شناسنامه ثبت شده است مشهد. پدر من در سال‌های انقلاب اکثر در آن مناطق بود و او شعر باف بود یعنی این تشنگال خفوادگی ما بود. آن زمان که لنین لجنمن یا کنگره خلق‌های آسیایی را در تاجیکستان برپا کرد، پدر من هم دعوت شد گویا من هم آنجا متولد شدم.

از مشهد هم خاطرهای دارید؟

خوب دوره کشف حجاب رضاشاهی، رضاشاه آمد مشهد برای تماشای او از دور جمع شده بودیم. مساله بودم او با یک کلاه فرنگی در ماشین نشسته بود. سال ۱۳۱۷. مساله بودم که آمدیم تهران. من در تهران کارگر تراشکاری بودم.

گفتید که شما سال ۵۷ به ایران برگشتید.

ایران ۵۷ هم زمان با پیام شریف‌امامی آمد و تا ۳-۴ ماه کار خاصی نداشتیم تا اینکه در بهمن ۵۷ در مدرسه عالی برنامه‌ریزی و کامپیوتر مشغول به کار شدم. آنجا فردی بود به نام آقای انواری که متخصص کامپیوتر بود و مرا به عنوان مسوول علوم فلسفی آن موسسه منصوب کرد. بعدها بنی صدر هم برای برنامه‌ریزی‌های کشوری به آنجا رفت و آمد داشت. من از بهمن ۵۷ تا خرداد ۵۹ که فرمان انقلاب فرهنگی صادر شد در همان مدرسه بودم.

یعنی کار مدیریتی به عهده داشتید؟

مدرسه یک شورای آموزشی داشت که من عضو آن بودم. البته تدریس هم داشتیم. حتی فلسفه هگل هم درس می‌دادیم.

پس از بازگشتی دانشگاه‌ها آن مدرسه چه سرنوشتی پیدا کرد؟

آنجا یک رشته کامپیوتر داشت که آن هم به دانشگاه ملی واگذار شد. من هم به دانشگاه پارس رفتم و بعد هم منتقل شدم به همان دانشگاه همانند که شرحش را عرض کردم بعد چون روش شناسی بلد نبودم، مرا به واحد روان‌شناسی دانشگاه لشکر معرفی کردند.

در واقع به‌طور غیررسمی تدریس می‌کردیم. بالاخره هم مرا فرستادند. واحد سعادت‌آباد که هنوز گروه فلسفه نداشت و در واحد زبان و ادبیات فارسی مشغول شدم. آلمانی تدریس می‌دادم اما هر سال «۶۰ وقتی دیدم ادبیات فارسی مهجور واقع شده است تصمیم گرفتم به گروه زبان و ادبیات فارسی بروم. البته بعد از آن ۸-۸ لاسالی آنجا درس دادم تا اینکه به همراه چند نفر دیگر گروه فلسفه را بنیان گذاشتیم»



عزت‌الله سلیمان‌پور روزگار جوانی  
چند سالی را در تبریز گذراند  
به پایتخت برگشت - سر کرده  
است او در آن سال‌ها تصور  
می‌کرد که چنگ خاندان  
اولی از کوی خورشید است  
دور جاده‌های پهن کتاب  
عبدالله کنگره فلسفی بود  
و اگر کارل کوسیک - سنسگر  
بهدل چنگ سرگرم بود بر جاده  
کرمانشاه کوسیک را  
آمینته‌های او هگل و مارکس  
می‌دانست و ادیان بود که  
بسیار روز کار جوانی به این  
فکر در چنگ و کنگره  
می‌نگریستند